



ISSN:2588-7033



A Critical Reassessment of Nicholson's View of the Ashura Uprising and His Claim of Political Destabilization

Mohammad Reza Ahmadi Nedooshan ^{a*}

^a Assistant Professor, Department of Islamic Teachings, Faculty of Humanities, Arak University, Arak, Iran

Ashura, Imam Husayn, Reynold A. Nicholson, political instability, discourse of resistance.

Received: 09 July 2025;
Accepted: 20 September 2026

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2026.2065399.1625

The Ashura uprising of Imam Husayn is a pivotal event in Islamic history that has been subject to diverse interpretations. While some Muslim scholars have regarded it as a reformist and religious movement, Orientalists such as Reynold A. Nicholson have interpreted it as a source of political instability and a threat to the Umayyad order. In light of these divergent interpretations, the central research question is: Did the Ashura uprising, as Nicholson claims, contribute to the destabilization of Islamic society, or did it instead contribute to the strengthening of religious identity and political resistance to oppression? Employing critical discourse analysis and drawing on the relationship between discourse and social practice, this study examines and critically evaluates Nicholson's interpretation and the historical consequences of the Ashura uprising. The findings indicate that Nicholson, by reducing the uprising to its political consequences and overlooking part of the historical evidence, offers a one-sided account of the event. Moreover, an examination of its consequences, including the Tawwabin uprising, demonstrates that the Ashura event contributed less to social destabilization than to the reproduction of religious identity, the strengthening of the discourse of justice, and the legitimization of resistance to oppression. Accordingly, interpreting Ashura as a source of instability is inconsistent with the historical evidence and the social functions of the event.

* Corresponding author.

E-mail address: mrahmadi1349@gmail.com





بازخوانی انتقادی دیدگاه نیکلسون درباره قیام عاشورا و ادعای بی ثبات سازی سیاسی

محمدرضا احمدی ندوشن الف*

الف استادیار گروه معارف، دانشکده علوم انسانی دانشگاه اراک، اراک، ایران

چکیده	واژگان کلیدی
قیام عاشورای امام حسین (ع) از نقاط عطف تاریخ اسلام است که تفسیرهای گوناگونی از آن ارائه شده است. برخی پژوهشگران مسلمان آن را حرکتی اصلاحی و اعتقادی دانسته‌اند، در حالی که مستشرقانی همچون نیکلسون، آن را عامل بی‌ثباتی سیاسی و تهدیدی برای نظم اموی تفسیر کرده‌اند. با توجه به این اختلاف دیدگاه، پرسش اصلی پژوهش این است که آیا قیام عاشورا، چنان‌که نیکلسون ادعا کرده است، موجب بی‌ثباتی جامعه اسلامی شد یا زمینه‌ساز تقویت هویت دینی و مقاومت سیاسی در برابر ستم بود؟ این پژوهش با روش تحلیل انتقادی گفتمانی و با تکیه بر نسبت گفتمان و کنش اجتماعی، به بررسی و نقد دیدگاه نیکلسون و پیامدهای تاریخی قیام عاشورا می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نیکلسون با تقلیل قیام به پیامدهای سیاسی و نادیده گرفتن بخشی از شواهد تاریخی، تصویری یک‌سویه از آن ارائه کرده است. همچنین، بررسی پیامدهای عاشورا، از جمله قیام توأیین، نشان می‌دهد که این واقعه بیش از آنکه موجب بی‌ثباتی اجتماعی شود، به بازتولید هویت دینی، تقویت گفتمان عدالت‌خواهی و مشروعیت مقاومت در برابر ستم انجامیده است. از این رو، تفسیر عاشورا به مثابه عامل بی‌ثباتی، با شواهد تاریخی و کارکردهای اجتماعی آن سازگار نیست.	عاشورا، امام حسین (ع)، نیکلسون، بی‌ثباتی سیاسی، گفتمان مقاومت تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۲۹ مقاله علمی پژوهشی

۱. مقدمه

قیام عاشورا به عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ اسلام، واجد ابعاد دینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای است که تأثیرات عمیقی بر سیر تحولات تمدن اسلامی بر جای گذاشته است. این واقعه از سده نخست هجری تاکنون همواره کانون توجه مورخان، متکلمان، اندیشمندان مسلمان و مستشرقان بوده و به سبب پیامدهای ماندگار خود، نه تنها در تاریخ اسلام، در تاریخ اندیشه سیاسی و اجتماعی جهان نیز جایگاهی ممتاز یافته است. چندبعدی بودن این رخداد موجب شده است که هر یک از پژوهشگران، متناسب با مبانی نظری و روش‌شناختی خود، تفسیری متفاوت از اهداف، انگیزه‌ها و پیامدهای آن ارائه دهند.

در میان این تفسیرها، دو رویکرد عمده قابل تشخیص است: رویکرد نخست، که از سوی بسیاری از اندیشمندان مسلمان مطرح شده است، قیام امام حسین (ع) را حرکتی اصلاح‌گرایانه در جهت احیای ارزش‌های اصیل اسلام، مقابله با انحرافات حکومت اموی و پاسداری از اصل امر به معروف و نهی از منکر می‌داند (محمد عبده، ۱۳۷۵ق: ۳۶۷/۶؛ عقاد، ۱۹۶۹: ۱۸۵؛ توفیق ابوعلم، ۱۳۸۱: ۵۱۶-۵۱۳). در مقابل، برخی مستشرقان، از جمله نیکلسون، این قیام را عمدتاً از منظری سیاسی تحلیل کرده و آن را عاملی در ایجاد

بی‌ثباتی سیاسی و برهم‌زدن نظم موجود معرفی کرده‌اند. این نوع خوانش که تا حد زیادی متأثر از رویکردهای شرق‌شناسانه است، با وجود نقدهای فراوان، همچنان در برخی آثار شرق‌شناسی معاصر بازتاب یافته و بر نحوه فهم اهداف و پیامدهای نهضت عاشورا اثر گذاشته است.

از این رو، بررسی میزان انطباق تفسیر نیکلسون با شواهد معتبر تاریخی و ارزیابی این مسئله که آیا می‌توان انگیزه‌ها و پیامدهای قیام عاشورا را به مؤلفه‌های صرفاً سیاسی فروکاست یا خیر، به یکی از مسائل مهم مطالعات عاشوراپژوهی تبدیل شده است. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع معتبر تاریخی و روایی، در پی نقد و ارزیابی این برداشت و تبیین این نکته است که قیام امام حسین (ع) دارای ماهیتی اعتقادی، اصلاح‌گرایانه و تمدنی بوده و نمی‌توان آن را در چارچوب تحلیلی صرفاً سیاسی تفسیر کرد. بر این اساس، فرضیه پژوهش آن است که تفسیر نیکلسون بیش از آنکه بر مستندات تاریخی استوار باشد، متأثر از پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه است؛ و از تبیین جامع اهداف، انگیزه‌ها و پیامدهای ماندگار قیام عاشورا، به‌ویژه نقش آن در شکل‌دهی به گفتمان مقاومت در جهان اسلام، ناتوان است.

۲. پیشینه پژوهش

مطالعات مرتبط با قیام عاشورا، انگیزه‌های امام حسین (ع)، مشروعیت حکومت اموی و دیدگاه مستشرقان درباره تاریخ اسلام، از منظرهای گوناگون مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. با این حال، بخش عمده این پژوهش‌ها یا بر تحلیل تاریخی و کلامی نهضت عاشورا تمرکز داشته‌اند یا به بررسی کلی رویکرد مستشرقان نسبت به اسلام پرداخته‌اند و کمتر به نقد روشمند و متمرکز برداشت مستشرقانی همچون نیکلسون از عاشورا، به‌ویژه تفسیر آن به‌عنوان عامل «بی‌ثباتی سیاسی»، توجه کرده‌اند. از این رو، مرور پیشینه پژوهش در چهار محور قابل دسته‌بندی است.

نخست، پژوهش‌های مربوط به نقد دیدگاه مستشرقان است. سعاد یوسف در کتاب «عاشورا در نگاه شرق‌شناسان» (۱۳۹۰) دیدگاه‌های طیف گسترده‌ای از شرق‌شناسان را درباره واقعه عاشورا گردآوری و معرفی کرده است؛ با این حال، اثر وی بیشتر جنبه توصیفی دارد و کمتر به تحلیل روش‌شناختی، نقد پیش‌فرض‌های معرفتی و مقایسه دیدگاه آنان با منابع اصیل اسلامی پرداخته است. همچنین کریم‌پور قراملکی در مقاله «نقد و بررسی نگاه مستشرقان به قیام امام حسین (ع) از منظر اخلاق هنجاری» (۱۴۰۲)، ادعاهای مستشرقان درباره انگیزه‌های امام حسین (ع)، از جمله قدرت‌طلبی و شهرت‌خواهی، را از منظر اخلاق هنجاری نقد کرده است؛ اما تمرکز بر مباحث اخلاقی موجب شده است که تحلیل تاریخی و گفتمانی این دیدگاه‌ها کمتر مورد توجه قرار گیرد. افزون بر این، قریشی کرین، شیخ‌الاسلامی و رفیعی (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی سیاسی نهضت عاشورا از دیدگاه مستشرقان آلمان و انگلیس» به مقایسه دیدگاه‌های مستشرقان درباره پیامدهای سیاسی قیام عاشورا پرداخته‌اند، ولی نقد آنان بیشتر ناظر به نتایج دیدگاه‌هاست و مبانی نظری و روش‌شناختی شرق‌شناسان را به‌صورت عمیق واکاوی نکرده‌اند.

دوم، پژوهش‌هایی است که با رویکرد گفتمانی یا اندیشه سیاسی به نهضت عاشورا پرداخته‌اند. ناصحی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل و بررسی قیام امام حسین (ع) به مثابه نزاع گفتمانی علویان و امویان»، عاشورا را در چارچوب تقابل دو گفتمان سیاسی و فکری تحلیل کرده است؛ اما در تبیین ابعاد اعتقادی و الهی این نهضت، رویکردی تقلیل‌گرایانه دارد. همچنین پایان‌نامه «مطالعه تطبیقی گفتمان‌های سیاسی غالب درباره انگیزه قیام امام حسین (ع)» با مقایسه روایت‌های مختلف درباره انگیزه‌های قیام، سهم ارزشمندی در شناخت

رویکردهای موجود داشته است، هرچند به نقد خوانش شرق‌شناسانه و مبانی نظری آن پرداخته است.

سوم، پژوهش‌هایی است که مشروعیت سیاسی حکومت اموی و ساختار قدرت آن را بررسی کرده‌اند. حسن بیگی، صبوری‌فر و غلامی مهرآبادی (۱۴۰۲) در مقاله «اقتدار در نظام سیاسی اموی و عباسی»، سازوکارهای اعمال قدرت و مشروعیت‌سازی در این دو حکومت را تحلیل کرده‌اند، اما پیوند این سازوکارها با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و نقش نهضت عاشورا در به چالش کشیدن آن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین ضحاکي راحت (۱۳۹۵) در پایان‌نامه «فرآیند مشروعیت‌سازی در حکومت اموی» با بررسی ابزارهایی همچون تبلیغات، جعل حدیث و سرکوب مخالفان، سازوکارهای مشروعیت‌بخشی حکومت اموی را تبیین کرده و به نقش عاشورا در تضعیف این مشروعیت اشاره کرده است.

چهارم، مطالعاتی است که از منظر تاریخی به بازتاب قیام عاشورا در آثار مستشرقان یا مسئله مشروعیت سیاسی پرداخته‌اند. هاشمی (۱۳۹۲) در مقاله «بازتاب قیام امام حسین (ع) در نگاه مستشرقان» تصویری کلی از انعکاس این واقعه در آثار شرق‌شناسان ارائه کرده است، اما تحلیل انتقادی و تطبیقی دیدگاه آنان با منابع تاریخی اسلامی در این پژوهش محدود است. همچنین اشرفی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه «فرآیند مقبولیت سیاسی و مشروعیت دینی در دولت اموی و عباسی» به مقایسه شیوه‌های مشروعیت‌یابی این دو حکومت پرداخته است، ولی موضوع عاشورا و برداشت شرق‌شناسان از آن در کانون پژوهش وی قرار ندارد.

مرور این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اگرچه ابعاد مختلف قیام عاشورا، اندیشه سیاسی امام حسین (ع)، مشروعیت حکومت اموی و دیدگاه‌های مستشرقان تاکنون بارها بررسی شده است، هنوز پژوهشی که به‌طور مستقل و روشمند، تفسیر نیکلسون از عاشورا را با تمرکز بر مفهوم «بی‌ثباتی سیاسی» نقد و ارزیابی کند، انجام نشده است. خلأ اصلی پژوهش‌های پیشین آن است که یا به معرفی و توصیف دیدگاه مستشرقان بسنده کرده‌اند، یا نقد آنان را به حوزه‌های اخلاقی و کلامی محدود ساخته‌اند و یا بدون تحلیل مبانی نظری و پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه، تنها به بیان نتایج پرداخته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با اتکا به منابع دست‌اول تاریخی و روایی و با بهره‌گیری از رویکردی تحلیلی - انتقادی، ضمن ارزیابی مبانی نظری تفسیر نیکلسون، نسبت میان قیام عاشورا، بحران مشروعیت حکومت اموی و مفهوم بی‌ثباتی سیاسی را بازخوانی کند و نشان دهد که نهضت عاشورا نه منشأ بی‌ثباتی سیاسی، بلکه واکنشی اصلاح‌گرایانه به بحران مشروعیت و انحطاط اخلاقی و سیاسی حکومت اموی بوده است.

۳. چارچوب نظری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکردی میان‌رشته‌ای، بر دو چارچوب نظری مکمل استوار است: نخست، نظریه انتقادی شرق‌شناسی ادوارد سعید برای تحلیل مبانی معرفتی و پیش‌فرض‌های حاکم بر تفسیر نیکلسون از قیام عاشورا؛ و دوم، نظریه‌های مربوط به مشروعیت و نظم سیاسی برای ارزیابی ادعای وی مبنی بر اینکه نهضت عاشورا موجب بی‌ثباتی سیاسی در جامعه اسلامی شده است.

نخستین مبانی نظری پژوهش، نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید است. سعید در کتاب شرق‌شناسی، شرق‌شناسی را صرفاً شاخه‌ای از مطالعات تاریخی یا زبانی نمی‌داند، بلکه آن را گفتمانی می‌شمارد که در بستر مناسبات قدرت میان غرب و شرق شکل گرفته و به بازنمایی شرق بر اساس پیش‌فرض‌های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک غرب می‌پردازد (سعید، ۱۳۵۷: ۲-۵، ۴۰-۴۲). بر اساس این رویکرد، بسیاری از آثار مستشرقان، به‌ویژه در حوزه تاریخ اسلام، صرفاً بازتاب داده‌های تاریخی نیستند، بلکه متأثر از چارچوب‌های معرفتی خاصی اند که رویدادهای جهان اسلام را با مفاهیمی همچون تعصب دینی، کشمکش‌های قبیله‌ای یا منازعات قدرت تفسیر

می‌کنند. از این منظر، برداشت نیکلسون از قیام عاشورا نیز می‌تواند به‌عنوان بخشی از گفتمان شرق‌شناسانه تحلیل شود؛ گفتمانی که با تقلیل انگیزه‌های دینی و اصلاح‌گرایانه امام حسین (ع) به کنشی صرفاً سیاسی، از تبیین جامع ابعاد اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی این نهضت باز می‌ماند.

دومین مبنای نظری پژوهش، بر نظریه‌های مشروعیت سیاسی و نظم اجتماعی استوار است. در این زمینه، ساموئل هانتینگتون بر این باور است که ثبات یا بی‌ثباتی نظام‌های سیاسی بیش از آنکه معلول وجود یا عدم وجود جنبش‌های اعتراضی باشد، به میزان مشروعیت سیاسی، کارآمدی نهادها و توانایی حکومت در پاسخ‌گویی به مطالبات جامعه بستگی دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۵: ۹۸-۱۰۲). بر این اساس، شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی غالباً پیامد بحران مشروعیت و ضعف ساختارهای سیاسی است، نه علت اولیه بی‌ثباتی. این چارچوب نظری امکان آن را فراهم می‌سازد که ادعای نیکلسون درباره نقش نهضت عاشورا در برهم زدن نظم سیاسی اموی، در پرتو شرایط سیاسی و اجتماعی آن عصر و بحران مشروعیت حکومت یزید مورد ارزیابی قرار گیرد.

بر پایه این دو چارچوب نظری، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که تفسیر نیکلسون از عاشورا، افزون بر آنکه متأثر از پیش فرض‌های گفتمان شرق‌شناسی است، مفهوم «بی‌ثباتی سیاسی» را نیز به گونه‌ای به کار می‌گیرد که از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی حکومت اموی غفلت می‌کند. از این رو، قیام امام حسین (ع) نه به‌عنوان منشأ بی‌ثباتی سیاسی، بلکه به مثابه‌ی واکنشی اصلاح‌گرایانه به بحران مشروعیت، انحراف از ارزش‌های اسلامی و زوال اخلاقی حکومت اموی قابل تبیین است. بدین ترتیب، چارچوب نظری پژوهش، امکان نقد هم‌زمان مبانی معرفتی تفسیر نیکلسون و ارزیابی تاریخی ادعای او درباره پیامدهای سیاسی عاشورا را فراهم می‌آورد.

۴. دیدگاه نیکلسون درباره قیام عاشورا و ادعای بی‌ثباتی

یکی از برجسته‌ترین تحلیل‌هایی که در میان مستشرقان درباره قیام عاشورا ارائه شده، دیدگاه نیکلسون است. او این رخداد را نه به‌عنوان حرکتی اصلاح‌طلبانه با بنیان‌های دینی و اعتقادی، بلکه بیشتر به‌عنوان شورشی احساسی و قبیله‌ای تفسیر کرده است. نیکلسون در کتاب خود «تاریخ ادبیات عرب» (۱۹۳۰) می‌نویسد: حسین، مردی متدین و پرشور، علیه حکومتی که به گمانش مشروعیت نداشت، قیام کرد؛ اما این اقدام بیشتر به شورش قبیله‌ای شبیه بود تا یک برنامه سیاسی منسجم، و پیامد آن بی‌ثباتی بیشتر در جهان اسلام بود. (Nicholson، ۱۹۳۰: ۱۹۸؛ نیکلسون، ۱۳۸۰: ۲۱۰).

نیکلسون در این تحلیل، نه تنها قیام عاشورا را فاقد پشتوانه منسجم سیاسی می‌داند، بلکه آن را عامل تضعیف ساختار قدرت مرکزی و بروز تنش‌های سیاسی در جهان اسلام تلقی می‌کند. او در تبیین این ادعا بر چند نکته تأکید دارد: نخست، پراکندگی نیروهای شیعی و نبود سازمان‌دهی سیاسی منسجم؛ و دوم، پیامدهای سیاسی قیام که به گمان وی به تقویت شکاف‌های داخلی در امت اسلامی انجامید (Nicholson، ۱۹۳۰: ۱۹۸). پس از برشمردن این شواهد، روشن می‌شود که نیکلسون حرکت امام حسین (ع) را در قالب یک اعتراض اعتقادی و اصلاحی علیه ظلم و انحراف از آموزه‌های نبوی تحلیل نکرده، بلکه آن را صرفاً عامل بی‌ثباتی سیاسی قلمداد نموده است.

مستشرقان دیگری همچون ایگناز گلدزیهر نیز در اثر خود «مطالعات اسلامی» (Muslim Studies)، با تأکید بر جنبه‌های قبیله‌ای و احساسی قیام امام حسین (ع)، آن را متأثر از انگیزه‌های شخصی و واکنش‌های عاطفی می‌داند (Goldziher، ۱۹۶۷: ۱۹۶۷).

۴۵/۲).

همچنین موتنگمیری وات در اثر خود «محمد در مدینه» (Muhammad at Medina) با تمرکز بر سیر تاریخی قدرت و رقابت قبیله‌ای، قیام امام حسین (ع) را نه در قالب یک جنبش دینی، بلکه در چهارچوب رقابت‌های سیاسی و واکنشی به تحولات قدرت در دوران اموی تحلیل می‌کند (وات، ۱۳۷۱: ۲۴۵).

نکته قابل توجه در این دسته از دیدگاه‌ها، تأکید بر جنبه‌های سیاسی صرف، و نادیده گرفتن بنیادهای عقیدتی و اصلاح طلبانه قیام امام حسین (ع) است؛ رویکردی که با تحلیل شیعی این واقعه - که آن را استمرار نهضت نبوی و تلاش برای احیای دین در برابر انحراف خلافت اموی می‌داند - در تعارض جدی قرار دارد.

۵. بررسی انتقادی نگرش نیکلسون از نهضت عاشورا

در حالی که نیکلسون، قیام امام حسین (ع) را عمدتاً از زاویه تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی و در چارچوب نظریه‌های مدرن بی‌ثبات‌سازی جامعه و نظام سیاسی تحلیل می‌کند، بسیاری از اندیشمندان مسلمان، این نوع قرائت سکولار از نهضت عاشورا را نارسا و تقلیل‌گرایانه می‌دانند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. در واقع، نادیده انگاشتن ابعاد عقیدتی، معرفتی و فقهی در تحلیل انگیزه‌های امام حسین (ع)، به یک‌سوگیری منجر می‌شود که صرفاً به بخشی از بعد تاریخی قیام می‌پردازد و بخش مهم‌تری را در سایه قرار می‌دهد.

۵. ۱. نقدی بر دیدگاه تقلیل‌گرایانه نیکلسون در تحلیل شخصیت امام حسین (ع)

نیکلسون، مانند برخی دیگر از مستشرقان، با رویکردی صرفاً تاریخی - سیاسی به تحلیل قیام عاشورا می‌پردازد و شخصیت امام حسین (ع) را در چارچوب یک «معترض سیاسی» یا «مدعی حق خلافت» محدود می‌سازد. این نگاه، ابعاد ژرف عقیدتی، اخلاقی و اصلاح‌گرایانه قیام را نادیده می‌گیرد.

مستندات تاریخی موجود، که نیکلسون یا از کنار آنها گذشته و یا آنها را به درستی تفسیر نکرده است، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند:

امام حسین (ع) یکی از شاخص‌ترین رهبران تاریخ اسلام است که ویژگی‌های شخصیتی او مبنای درک ماهیت قیام عاشورا قرار می‌گیرد. ایمان استوار و ثبات عقیده از ویژگی‌های بارز ایشان بود؛ به گونه ای که هیچ گاه تحت تأثیر تهدید یا تطمیع قرار نگرفت (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴/۲). این ویژگی با هدف‌مندی روشن در حرکت عاشورا پیوند می‌خورد، چنان‌که در وصیت‌نامه به محمد بن حنفیه تصریح می‌کند: «من برای اصلاح امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنم» (همان). پایبندی به اصول اخلاقی و عدالت طلبی نیز در نامه‌های امام به بزرگان کوفه دیده می‌شود، جایی که بر اقامه عدل و اصلاح امور جامعه اسلامی تأکید کرده است (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۲/۵). شجاعت و عزت‌طلبی امام نیز در کربلا آشکار بود؛ هنگامی که فرمود: «من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملال و ناراحتی نمی‌بینم» (خوارزمی، ۱۳۸۱: ۷/۲) و پیشنهاد تسلیم در برابر ظلم را قاطعانه رد کرد (مسعودی، ۱۳۸۴: ۱۶۶). این شواهد نشان می‌دهد که شخصیت امام حسین (ع) تلفیقی از ایمان نستوه، شجاعت کم‌نظیر، ثبات قدم و پایبندی به اصول اخلاقی استوار بوده و قیام او نه به قصد بی‌ثبات‌سازی نظام سیاسی، بلکه برای تحقق عدالت و اصلاح امت صورت گرفت. شخصیت ایشان نه تنها رهبری دینی، بلکه الگویی کامل از مقاومت در برابر ظلم و پایمردی در راه حق به بشریت عرضه کرد. این ویژگی‌ها چنان برجسته بود که پس از گذشت قرن‌ها، همچنان الهام‌بخش آزادگان جهان است.

بنابراین، ویژگی‌های شخصیتی امام خود دلیلی متقن برای نقد دیدگاه نیکلسون است که آن را صرفاً عاملی برای برهم زدن نظم سیاسی قلمداد کرده است.

۵. ۱. ۱. مشروعیت دینی در تحلیل نهضت عاشورا: دیدگاه علما و اندیشمندان اهل سنت

افزون بر منابع شیعی، بسیاری از عالمان اهل سنت نیز قیام امام حسین (ع) را نه تنها تعرضی ناروا ندانسته‌اند، آن را اقدامی به‌حق و بایسته تلقی کرده‌اند. این دیدگاه، برخلاف تلقی نیکلسون که تلاش امام را به مثابه تهدیدی برای بی‌ثباتی جامعه تحلیل می‌کند، بر مشروعیت دینی و اخلاقی قیام تأکید دارد.

۵. ۱. ۱. ۱. دیدگاه توفیق ابو علم

در این زمینه، توفیق ابو علم، از اندیشمندان برجسته مصری، با صراحت تمام بر دشواری قضاوت درباره نهضت حسینی تأکید کرده و آن را کاری فراتر از درک تاریخ‌نگاران سکولار یا تحلیل‌گران سیاسی صرف می‌داند. او معتقد است: «قضاوت درباره درست یا نادرست بودن نهضت حسینی نمی‌تواند توسط مزدوران چاپلوسی انجام شود که از شمشیر حکومت می‌هراسند و در پی عطا و بخشش آن هستند... داوری درباره درستی یا نادرستی قیام حسینی، بسته به دو امر است که با اوضاع مختلف زمان و حکومت‌داران دگرگون نمی‌شود. این دو امر، یکی انگیزه‌های درونی است که بسته به طبیعت ثابت آدمی است، دوم: دستاوردهای قابل مشاهده است که همگان آن را می‌پذیرند... برای آدمی‌زاده هزاران بار بهتر است که کرداری مانند حسین داشته باشد که یزید بن معاویه را به خشم آورد، تا این‌که بر خلق و خوبی باشد که موجب خشنودی یزید شود» (ابو علم، ۱۳۸۱: ۵۱۹/۲۵).

ابو علم در این تحلیل، بر «عقیده» به‌عنوان بنیان اصلی کنش امام تأکید دارد و تصریح می‌کند که قیام عاشورا بیش از آنکه اقدامی سیاسی در چارچوب رقابت‌های قدرت باشد، واکنشی عمیق به انحراف اعتقادی در بنی‌امیه است؛ انحرافی که با ابزار فریب، تقدیرگرایی ساختگی، و جعل مشروعیت دینی توسط خلافت همراه بود. وی می‌نویسد:

شایسته بود اینان [برخی مستشرقان و شرقیان کج فهم] به یاد می‌داشتند مسئله عقیده دینی از نظر حسین [علیه السلام] شوخی یا معامله‌بردار نیست. او مردی بود که به شدت به احکام اسلام ایمان داشت و باور بسیار داشت که اجرا نکردن حدود دینی، بزرگ‌ترین بلا برای دین و دینداران است... بی‌تردید قیام حسین با عقیده بیشتر پیوند دارد تا با سیاست و جنگ. (ابو علم، ۱۳۸۱: ۵۱۶-۵۱۳)

در این چارچوب، دیدگاه نیکلسون از چند جهت مورد نقد قرار می‌گیرد:

نخست، نیکلسون از درک مناسبات درونی جهان‌بینی امام حسین (ع) بازمی‌ماند؛ جهان‌بینی‌ای که در آن، اصلاح دین، زنده‌نگه‌داشتن ارزش‌های الهی، و دفاع از حق و عدالت، مقدم بر هر گونه ملاحظه سیاسی یا حتی جان‌باختن است.

دوم، او با قرار دادن عاشورا در دسته‌بندی‌های سیاسی غرب‌مدار مانند «اعتراض به نظم سیاسی»، «مقاومت در برابر سلطه» یا «جنبش ضد اقتدارگرایی»، آن را از زمینه معرفتی خاص خود خارج می‌سازد؛ گویی حسین (ع) یک چهره انقلابی صرف است نه یک پیشوای الهی با رسالتی معنوی.

سوم، این تحلیل‌ها ناآگاهانه یا ناخودآگاهانه، هم‌راستای روایتی هستند که بنی‌امیه خود در تلاش برای تحمیل آن بودند: یعنی تقلیل قیام امام به حرکتی فردی یا ماجراجویانه که به شکست انجامید، نه یک نهضت دینی تاریخی با نتایج تمدنی عمیق.

در این میان، تفسیر ابو علم نماینده گفتمانی است که از درون سنت اسلامی برخاسته و در آن، مرز میان دیانت، اخلاق و سیاست

از نوعی پیوستگی درونی برخوردار است. چنین روایتی، نه تنها عمیق‌تر به ریشه‌های قیام عاشورا می‌نگرد، نشان می‌دهد که بی‌ثبات‌سازی حکومت یزید، نه هدف قیام، بلکه نتیجه طبیعی وفاداری به دین و امر به معروف و نهی از منکر بوده است. نقد ابو علم همچنین نشان می‌دهد که تحلیل نیکلسون هرچند در سطح تاریخی و جامعه‌شناختی حاوی نکات قابل توجهی است، به دلیل غفلت از زیرساخت‌های معرفتی و اعتقادی قیام، ناتوان از تبیین جامع و منصفانه عاشورا باقی می‌ماند. لذا در ارزیابی چنین دیدگاه‌هایی، لازم است همواره به سنت فکری و دینی‌ای که در آن این قیام شکل گرفت، رجوعی اساسی شود.

۵. ۱. ۱. تحلیل انگاره بغی و ادعای بی‌ثباتی در دیدگاه سنت‌گرایان اهل سنت

در ادبیات فقهی، «بغی» به معنای خروج ناحق بر حاکم مشروع و برهم‌زدن نظم سیاسی جامعه است. امویان با متهم‌کردن امام حسین (ع) به «بغی»، قیام او را عامل بی‌ثباتی معرفی کردند؛ حال آنکه عالمان مسلمان چنین باوری را کفر دانسته‌اند. در بررسی مواضع فقهی-کلامی اهل سنت نسبت به قیام عاشورا، منابع متقدم همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. یکی از این منابع، اثر حکیم سمرقندی (از عالمان حنفی ماوراءالنهر در سده چهارم هجری) است که در کتابش به جمع‌بندی نظرات عالمان مدینه اشاره می‌کند.

حکیم سمرقندی به نقل از محمد بن موسی بن ابوبکر خوارزمی (متوفای ۲۹۰ق) می‌نویسد: عالمان مدینه جمع شدند و اتفاق کردند که دوازده مسأله سبب کفر اهل ایمان می‌گردد... هفتمین گروه کسانی‌اند که می‌گویند: حسین بن علی (رضی‌الله‌عنهما) باغی بود، و حق با یزید بود (حکیم سمرقندی، ۱۳۴۸ق: ۱۸۸).

این تصریح آشکار نشان می‌دهد که حتی در میان اهل سنت، منسوب‌داشتن بغی (بی‌ثبات‌سازی) به امام حسین (ع) - آن‌گونه که لازمه ضمنی تحلیل نیکلسون است - امری مردود و حتی موجب تکفیر دانسته شده است. بنابراین، تلقی قیام عاشورا صرفاً در چارچوب نظریه‌های مدرن سیاسی، نه تنها با منابع شیعی که حتی با بخش مهمی از سنت اهل سنت نیز ناسازگار است. در همین راستا، شوکانی، از علمای مشهور اهل سنت، در نقد کسانی که از یزید دفاع کرده و امام حسین (ع) را نافرمان دانسته‌اند، به صراحت می‌نویسد:

به تحقیق عده‌ای از اهل علم افراط ورزیده، چنان حکم کردند که: حسین نوه پیامبر - که خداوند از او راضی باشد - نافرمانی یک آدم دائم الخمر را کرده و حرمت شریعت یزید بن معاویه را هتک کرده است. خداوند لعنتشان کند، چه سخنان عجیبی که از شنیدن آن‌ها مو بر بدن انسان راست می‌گردد (شوکانی، ۱۴۱۳ق: ۲۰۸/۷).

این موضع، نه تنها گویای رد کامل مشروعیت دینی حکومت یزید است، دفاع از او را نوعی افراط‌گرایی و انحراف از دین می‌داند. در نتیجه، خوانش نیکلسون که امام حسین (ع) را به مثابه معارض سیاسی با نظام وقت معرفی می‌کند، هم از منظر منابع دینی شیعه و هم از دیدگاه جریان‌های مهم اهل سنت، دچار کاستی‌های اساسی است.

این تصریحات پیاپی از علمای برجسته اهل سنت، نشان می‌دهد که مشروعیت نهضت عاشورا و مظلومیت امام حسین (ع) تنها یک باور شیعی نیست، بلکه در سنت فقهی و کلامی اهل سنت نیز به روشنی ریشه دارد. بنابراین، تفسیر نیکلسون که بُعد دینی و مشروع قیام را نادیده گرفته و آن را صرفاً به‌عنوان کنش معارضه جویانه سیاسی تحلیل می‌کند، در سطحی عمیق‌تر، از بنیان‌های فکری جوامع اسلامی فاصله گرفته است.

از منظر بسیاری از علمای اهل سنت، نه تنها قیام امام حسین (ع) اقدامی مشروع و شایسته تلقی شده، هرگونه توصیف ایشان به

«باغی» یا «مخل نظم» مردود و انحرافی دانسته شده است. این دیدگاه در تضاد کامل با رویکرد نیکلسون است که قیام امام را بیشتر در قالب تبیین‌های سیاسی یا عوامل بی‌ثبات‌کننده نظم سیاسی تحلیل می‌کند.

در همین راستا، ملا علی قاری حنفی در شرح خود بر «فقه اکبر» اثر امام ابوحنیفه، این ادعا را به شدت رد کرده و آن را سخنی باطل و برگرفته از افکار خوارج معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «اینکه برخی از مردم نادان و جاهل حرف‌های نادرستی را انتشار می‌دهند که امام حسین رضی الله عنه باغی بوده نزد اهل سنت و جماعت، گفتار باطل و نادرستی است و احتمال قوی دارد که از یاهوسرایی‌های فرقه خوارج باشد و این گروه در واقع از حق منحرف و از جاده مستقیم خارج شده‌اند» (قاری، ۲۰۰۱: ۱۶۷).

این تصریح از سوی فقیهی معتبر از مکتب حنفی، بطلان ادعای برخی تحلیل‌های سکولار غربی درباره ماهیت دینی و مشروعیت قیام عاشورا را آشکارتر می‌سازد.

۵. ۱. ۳. بازتاب مشروعیت قیام امام حسین (ع) در نگاه نواندیشان اهل سنت در برابر ادعای بی‌ثباتی

رویکرد اصلاح‌گری و ایستادگی در مقابل ظلم در قیام امام حسین (ع) را می‌توان در سخنان متفکران برجسته معاصر اهل سنت نیز مشاهده کرد. شیخ محمد عبده در تبیین جایگاه قیام امام حسین (ع) چنین می‌نویسد: «هنگامی که در دنیا حکومت عادل و وجود دارد و هدفش اقامه شرع و حدود الهی است و در برابر آن حکومتی ستمگر است که می‌خواهد حکومت عدل را تعطیل کند، بر هر مسلمانی یاری و مساعدت حکومت عدل واجب است، و در همین راستا، قیام امام حسین علیه‌السلام است که در برابر حکومت یزید - که خدا او را خوار کند - ایستاد» (عبده، ۱۹۹۰م: ۴/۳۰۴).

این داوری روشن، تأکید می‌کند که قیام امام حسین (ع) از منظر دینی، مصداق بارز دفاع از عدالت در برابر ظلم است و نه یک حرکت صرفاً سیاسی برای قدرت‌طلبی یا شورش علیه نظم. از این منظر، نقد دیدگاه نیکلسون نه فقط دفاع از باورهای شیعی بلکه بازسازی واقع‌گرایانه‌تری از سنت اسلامی است که پیوندی تنگاتنگ میان دیانت، عدالت و مشروعیت سیاسی قائل است.

در تکمیل این نگاه، عباس محمود عقاد، متفکر نواندیش اهل سنت، در آثار خود با تأکید بر ابعاد منحصر به فرد قیام امام حسین (ع)، تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه‌ای مانند دیدگاه نیکلسون را نقد می‌کند. وی چنین می‌نویسد: «خروج حسین از مکه به عراق، حرکتی نیست که بتوان با مقیاس‌های روزمره بر آن حکم نمود؛ چرا که از نادرترین حرکت‌های تاریخی در زمینه دعوت دینی یا سیاسی محسوب می‌گردد... تنها اشخاصی به چنین حرکتی دست می‌زنند که برای آن خلق شده‌اند، لذا این‌گونه خطرکردن به مخیله دیگران خطور نمی‌کند... حرکتی منحصر به فرد که اشخاصی منحصر به فرد را می‌طلبد» (عقاد، ۱۴۲۵: ۱۹۷).

عقاد تصریح می‌کند که بسیاری از مستشرقان و حتی برخی شرقیان، در تحلیل وقایع کربلا و به‌ویژه بیعت خواهی یزید، از درک انگیزه‌ها و شرایط حقیقی امام غافل مانده‌اند. او در ادامه می‌نویسد: «چقدر خوب بود اگر این گروه، مسئله عقیده را در وجود حسین متذکر می‌شدند که یک امر موقتی و سازش‌بردار نبود. او انسانی بود که محکم‌ترین ایمان به احکام اسلام را دارا بود و به شدت معتقد بود که تعطیل حدود الهی بزرگ‌ترین بلایی است که دامن‌گیر او، خانواده‌اش و به طور کلی امت عربی در حال و آینده خواهد شد» (همان: ۲۰۶).

او سپس با تحلیل دقیق سنت‌های عربی زمانه، همراهی اهل بیت با امام را نشانه‌ای از صداقت، شهادت و نیت راستین امام حسین (ع) می‌داند و تأکید می‌کند که این اقدام، بر اساس سنت‌های شناخته شده فرهنگی و اجتماعی عرب آن عصر، بسیار معنادار و هدفمند

بوده است. وی در ادامه خاطرنشان می‌سازد: «حسین که می‌خواست قیام کند، می‌بایست قوی‌ترین دلیل و حجت را داشته باشد تا بر دشمن، اتمام حجت کرده، اگر بر امام چیره می‌شدند و سعی و تلاش امام به ثمر نمی‌نشست، حجت و دلیلی بر ضد آنان باشد... در این صورت دشمن پیروزمند به همان اندازه که ظفر یافته بود، مورد بغض و خشم قرار می‌گرفت». (همان)

این نگاه تحلیلی روشن و عمیق، گویای آن است که برخلاف تحلیل‌هایی چون نیکلسون، نهضت عاشورا حرکتی از سر استیصال یا انگیزه صرف سیاسی نبود، بلکه بر پایه ایمان، وظیفه دینی و حجت الهی استوار بود و پیروزی آن در عرصه ارزش‌ها و بیداری وجدان‌ها، بسی فراتر از پیروزی ظاهری نظامی یا سیاسی است.

۵. ۲. قیام عاشورا: فراتر از قومیت

یکی از مهم‌ترین اشکالات وارد بر قرائت نیکلسون از نهضت عاشورا، برداشت او از قیام امام حسین (ع) به مثابه نمود یک درگیری قومی یا نژادی در بستر جامعه قبیله‌ای صدر اسلام است. اما این برداشت، افزون بر آن‌که فاقد شواهد معتبر در منابع تاریخی و روایی است، با واقعیات عینی کربلا نیز ناسازگار است.

ادعای بی‌ثباتی اجتماعی و درگیری قومی، اتهامی نادرست است؛ چرا که با آنچه در این واقعه رخ داده است، هم‌خوانی ندارد و در هیچ کلام یا نامه‌ای از امام حسین (ع) نشانی از چنین اهدافی دیده نمی‌شود. افزون بر این، ترکیب متنوع و متکثر یاران امام خود نشان‌دهنده بطلان این فرضیه است. چگونه ممکن است در یک درگیری قومی، شخصی چون جون - برده ای سیاه‌پوست - در کنار حبیب بن مظاهر - رئیس یک قبیله عربی - در یک صف بجنگد؟ (ر.ک.: مفید، ۱۴۱۳: ۸۹/۲-۹۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۰/۵-۴۲۰).

این ترکیب متناقض، به‌خوبی گواه آن است که انگیزه یاران امام، فراتر از قومیت و قبیله، و مبتنی بر ایمان، آگاهی و حقیقت‌جویی بوده است.

همچنین تحولات فکری و رفتاری برخی از یاران خاص امام در کربلا - که تا پیش از آن، نه تنها همراه نبودند بلکه گاه در صف مقابل نیز قرار داشتند - نشانه روشنی بر بطلان ادعای درگیری قومی است. زهیر بن قین که از قبیله بجیل و ساکن در ناحیه کوفه بود، پیش‌تر در زمره هواداران جریان عثمانی به شمار می‌رفت، اما در نهایت در کنار امام حسین (ع) قرار گرفت و تا پای جان وفاداری خود را نشان داد (بلاذری، بی‌تا: ۱۶۷/۳-۱۶۸؛ ۲۹۸/۴). یا حرّ بن یزید ریاحی که از قبیله بنی ریاح، از تیره بنی یربوع تمیم و ساکن کوفه بود، تا لحظه‌های آخر فرماندهی بخشی از سپاه دشمن را بر عهده داشت؛ اما با شنیدن استغاثه امام، از موضع خود برگشت و به صف یاران آن حضرت پیوست (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲۸-۴۲۹، ۴۳۴-۴۳۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲-۱۰۴).

آیا ممکن است چنین افرادی با انگیزه قومی یا طبقاتی، این‌گونه تحولی بنیادین را تجربه کنند؟ بی‌تردید، آنچه آن‌ها را در کنار امام قرار داد، نه تعلق قومی یا منافع قبیله‌ای، بلکه حقیقت‌طلبی، بیداری وجدانی و باور به عدالت و صداقت امام بود.

۵. ۳. تأثیر قیام عاشورا در الهام بخشی به جنبش‌های پسین

واقعه حره: شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این قیام، به جای ایجاد بی‌ثباتی در جامعه اسلامی، بستر حرکت‌های اصلاحی را فراهم کرد. اعتراضات مردم مدینه به جنایات امویان متأثر از بازتاب نهضت عاشورا بود (طبری، ۱۳۸۷: ۴۸۳/۵-۴۸۰).

قیام توأیین: قیام عاشورا نه تنها به عنوان یک رویداد انقلابی در برابر حکومت اموی تفسیر می‌شود، بلکه به عنوان محور وحدت و انسجام شیعیان و الهام بخش جنبش‌های عدالت‌خواهانه پس از خود عمل کرد. یکی از بارزترین نمونه‌ها، نهضت توأیین (۶۵ قمری) است که به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و با انگیزه‌ای کاملاً متأثر از عاشورا شکل گرفت (طبری، ۱۳۸۷: ۵۵۶/۵).

قیام عاشورا نه تنها به عنوان یک رویداد انقلابی در برابر حکومت اموی تفسیر می‌شود، به عنوان محور وحدت و انسجام شیعیان و الهام بخش جنبش‌های عدالت‌خواهانه پس از خود عمل کرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این قیام، به جای ایجاد بی‌ثباتی در جامعه اسلامی، بستر حرکت‌های اصلاحی را فراهم کرد. یکی از بارزترین نمونه‌ها، نهضت توأبین (۶۵ قمری) است که به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و با انگیزه‌ای کاملاً متأثر از عاشورا شکل گرفت و اگرچه این قیام توسط شیعیان صورت پذیرفت، اما بدون اذن مستقیم امام معصوم زمان بود و از این منظر، به عنوان حرکتی کاملاً منطبق بر رویکرد سیاسی امامیه محسوب نمی‌شود.

قیام مختار ثقفی: توأبین باقی مانده پس از شکست، به مختار پیوستند و نقش کلیدی در انتقام از قاتلان کربلا ایفا کردند (طبری، ۱۳۸۷ق: ۶/ ۱۹-۲۰؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹ش: ۲/ ۱۴۷).

قیام زید بن علی: الهام‌گیری از شعار «یا لثارات الحسین» نشان دهنده تداوم گفتمان عاشورا در نهضت‌های بعدی بود (خزاز قمی، ۱۴۰۱ق: ۳۰۵).

اگرچه نیکلسون واقعه عاشورا را عاملی برای بی‌ثباتی جامعه اسلامی قلمداد کرده است، همان‌گونه که در این پژوهش بر اساس شواهد و قرائن متعدد نشان داده شد، این رخداد نه به فروپاشی اجتماعی، بلکه به احیای ارزش‌های اصیل اسلامی انجامید. از جمله، اعتراض بزرگان یهود شام در برابر حکومت اموی پس از مشاهده کاروان اسیران کربلا (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق: ۵/ ۱۳۲)، نمونه‌ای تاریخی است که گواهی روشن بر تأثیر اجتماعی و هویتی عاشورا محسوب می‌شود.

حتی در میان مستشرقان نیز، برخلاف برداشت نیکلسون، عاشورا را نه عامل بی‌ثباتی، بلکه خاستگاه هویت‌یابی اسلامی دانسته‌اند. ویلفرد مادلونگ بر نقش این حادثه در شکل‌گیری هویت اسلامی و مشروعیت‌زدایی از خلافت اموی تأکید دارد (Madelung, 1997: 78-85).

چنین شواهدی مؤید آن است که قیام امام حسین (ع) در بازآفرینی هویت اسلامی و تقویت وجدان جمعی مسلمانان نقشی بنیادین داشته و برخلاف ادعای نیکلسون، عامل بی‌ثباتی جامعه تلقی نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

تحلیل نیکلسون از قیام امام حسین (ع) هرچند در سنت شرق‌شناسی حائز اهمیت است، در سه محور اساسی دچار کاستی است: نخست آن‌که بُعد دینی و اعتقادی نهضت و تأکید امام بر اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر را نادیده گرفته است؛ دوم آن‌که عاشورا را صرفاً به سطح یک شورش قبیله‌ای و واکنش سیاسی فروکاسته است؛ و سوم آن‌که از آثار و پیامدهای مثبت این قیام در بیداری اسلامی و شکل‌گیری گفتمان مقاومت غفلت ورزیده است. این پژوهش نشان داد که تنها با توجه هم‌زمان به ابعاد دینی، اخلاقی، اجتماعی و تاریخی می‌توان تصویری جامع و منصفانه از قیام عاشورا ارائه کرد و رویکردهای تقلیل‌گرایانه‌ای چون دیدگاه نیکلسون را به چالش کشید.

منابع

- أبو علم، توفیق (۱۹۸۶م). /الحسین بن علی، قاهره: دارالمعارف.
- أبو علم، توفیق (۱۳۸۱ش). /«ارزیابی حرکت حسین»، ترجمه عبدالله امینی. فصلنامه حکومت/اسلامی، شماره ۲۵.

- اخطب خوارزمی، موفق بن احمد (۱۳۸۱ش)، مقتل الحسین علیه السلام، بی جا: انوار الهدی.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۴۱۱ق). الفتوح، بیروت: دارالاضواء.
- ابن مسکویه، ابوعلی الرازی (۱۳۷۹ش). تجارب الأمم، تحقیق ابو القاسم امامی. تهران: سروش.
- اشرفی، حسین (۱۳۹۴). فرآیند مقبولیت سیاسی و مشروعیت دینی در دولت اموی و عباسی (دوره اول). پایان نامه دکتری، دانشگاه معارف اسلامی، استاد راهنما: محمدرضا خضری.
- انصاف طلب، سعید (۱۳۹۹). «بررسی تطبیقی مشروعیت قیام عاشورا در منابع اهل سنت و شیعه»، مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۴۴.
- امامی، قاسم (۱۴۰۰). نقد نظریه مشروعیت خلافت اموی، قم: مؤسسه فرهنگی ولاء.
- بلاذری، احمد بن یحیی (بی تا)، انساب الاشراف، مصر: دارالمعارف.
- جعفری، حسین (۱۳۷۸). تشیع در اسلام، ترجمه دکتر کدیور، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسن بیگی، محمد؛ صبوری فر، فرهاد؛ غلامی مهرآبادی، نسرین (۱۴۰۲). «اقتدار در نظام سیاسی اموی و عباسی»، پژوهش نامه تاریخ اسلام، دوره ۱، شماره ۵۱.
- حاجی زاده، محمد (۱۳۹۸). «تحلیل جامعه شناختی واقعه عاشورا». پژوهش های تاریخی اسلامی، شماره ۲۲.
- حکیم سمرقندی (۱۳۴۸ق). السواد الأعظم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خزاز قمی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق). کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، تحقیق سید عبدالطیف حسینی، قم: انتشارات بیدار.
- دارک، لستر (۲۰۰۴م). اسلام و سیاست، ترجمه علی معتمدی، تهران: طرح نو.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۰). شرق شناسی، ترجمه عبدالرحمن جهان بگلو، تهران: امیرکبیر.
- صبحی، احمد محمود (۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م). فی علم الکلام: دراسة فلسفیه لآراء الفرق الإسلامية فی أصول الدین، بیروت: دار النهضة العربية.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، نیل الأوطار، مصر: دارالحديث.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق). تاریخ الطبری، بیروت: دار التراث.
- عبده، محمد (۱۳۲۷ق). شرح نهج البلاغه، قاهره: دارالمعرفة.
- عبده، محمد (۱۳۷۵ق). تفسیر المنار، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- عقاد، ع. م (۱۴۲۵ق). أبو الشهداء الحسین بن علی، تهران: المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الاسلامية.
- قاری، ملا علی (۲۰۰۱م). شرح الفقه الاکبر، تحقیق فتح الله خلیلی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- قریشی کرین، سید حسن (۱۳۹۹). «بررسی سیاسی نهضت عاشورا از دیدگاه مستشرقین آلمان و انگلیس». مطالعات تاریخی جهان اسلام، دوره ۸، شماره ۱۶.

- کریم‌پور قراملکی، علی (۱۴۰۲). «نقد و بررسی نگاه مستشرقان به قیام امام حسین(ع) از منظر اخلاق هنجاری». دوفصلنامه دین و دنیای معاصر، دوره ۱۰، شماره ۱.
- گلدزیهر، ایگناز (۱۳۷۰). *مطالعات اسلامی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: توس.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۴ش). *اثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب*، قم: انتشارات انصاریان.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم: مؤسسه آل البيت
- ناصحی، محمد (۱۳۹۷). «تحلیل و بررسی قیام امام حسین(ع) به مثابه نزاع گفتمانی علویان و امویان». *رهیافت تاریخی*، شماره ۲۵.
- نیکلسون، رینولد (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه کیواندخت کیوانی، تهران: ویستار.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۵). *نظم سیاسی در جوامع در حال گذار*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: رسا.
- هاشمی، عبدالجواد (۱۳۹۲). «بازتاب قیام امام حسین(ع) در نگاه مستشرقان»، *مجله تاریخ اسلام*، شماره ۵۷.
- وات، ویلیام مونتگمری (۱۳۷۱). *محمد در مدینه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- یوسف، سعاد (۱۳۹۰). *عاشورا در نگاه شرق‌شناسان*، ترجمه علی اکبر عالمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- Nicholson, R. A (1907). *A Literary History of the Arabs*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Watt, W. Montgomery (1956). *Muhammad at Medina*, Oxford: Clarendon Press.
- Goldziher, Ignaz (1967). *Muslim Studies*, Vol. 1. Translated by C. R. Barber. Edited by S. M. Stern. Leiden: E. J. Brill.
- Madelung, Wilferd (1997). *Succession to Muhammad, Rashidun Caliphate*, Cambridge University Press.